

چهره و جایگاه حضرت محمد (ص) در «کشف‌الاسرار» روزبهان بقلی شیرازی

مهدی فاموری*

چکیده

شیخ «ابونصر روزبهان بقلی شیرازی»، از بزرگترین شخصیت‌های تصوف ایران در سده ششم هجری است. «کشف‌الاسرار» وی کتابی است در گزارش و شرح رؤیاهای و مکاشفه‌هایی که در درازنای چهل سال سلوک، بر شیخ روزبهان، رخ نموده‌اند. یکی از شخصیت‌های اصلی مکاشفه‌های روزبهان، حضرت محمد (ص) است. در این مقاله، به تقسیم‌بندی گونه‌های حضور و اثر حضرت محمد (ص) در مکاشفه‌های روزبهان در کشف‌الاسرار و توضیح اجمالی آنها پرداخته‌ایم. چهره رسول خدا در این مکاشفات، چهره‌ای بس نورانی است که پیش از هر چیز، نشان «محبت» و «عشق» روزبهان به شخصیت پیامبر را بر خود دارد. پیامبر در این کتاب، «حبیب» خداوند، سرمست و عروس بارگاه الهی است. پیامبر اکرم (ص) در این مکاشفات، شخصیتی «ویژه و برتر» است که از نقش «شفاعت و وساطت در فیض» برخوردار است. کشف‌الاسرار، به اعتباری، نامه‌ای در ستایش و مدح حضرت محمد (ص) و تأکیدی بر جایگاه مرکزی او در تصوف و عرفان اسلامی است.

کلمات کلیدی

روزبهان بقلی، کشف‌الاسرار، محمد (ص)، مکاشفه.

مقدمه

شیخ ابونصر روزبهان بقلی شیرازی معروف به شیخ شطاح (۶۰۶-۵۲۲ ه. ق)، یکی از بزرگترین شخصیت‌های تصوف ایران در سده ششم هجری است. آثار روزبهان دامنه وسیعی از دانش‌های اسلامی و علوم صوفیانه، از تفسیر قرآن تا فقه، فلسفه، مابعد الطبیعه و صرف و نحو را در بر می‌گیرد. به علاوه، او را سر سلسله طریقتی موسوم به روزبهانیه می‌دانند (رک: ارنست، ۱۳۷۷: فصل سوم). سلسله‌ای که اگرچه فاقد پیوست و امتدادی تاریخی بود، اما در روزگار حیات خویش بر تصوف بالیده در فارس و حتی ایران تأثیر نهاد. یکی از آثار مهم روزبهان، «کشف‌الاسرار» به عربی است.

«کشف‌الاسرار» از جهات مختلف در ادبیات صوفیانه، متنی برجسته و متمایز است؛ تا آنجا که «هانری کربن» آن را «در حوزه عرفان اسلامی، بلکه ادبیات عرفانی جهان، بی نظیر» خوانده است (همان: ۵۱). این کتاب، به گزارش و شرح رؤیایا و مکاشفه‌هایی می‌پردازد که در درازنای سالیان سلوک، بر شیخ روزبهان، رخ نموده بوده‌اند. او می‌گوید: «و ما مضی علیّ یومٍ و لیله الا ماشاء الله من وقت بلوغی الی هذا الوقت انا ابن خمس و خمسين سنه الا و کوشیف عالم الغیب و رأیت فیها ما رأیت من المشاهدات العظیمه» (ک: ۱۲). [در تمام این مدت از روزگار بلوغ تا این زمان که پنجاه و پنج سال دارم، روز یا شبی بر من نگذشته که کشفی از عالم غیب برای من حاصل نشده باشد و از مشاهدات بزرگ، دیدنی‌هایی ندیده باشم].

کشف‌الاسرار، شرح شماری از این رؤیایا و مکاشفه‌هاست؛ رؤیایا و مکاشفه‌هایی که می‌تواند از لحاظ کیفیت و نیز عمق ادراک و دریافت شخص ناظر، و از نظر زیبایی تمثیل و شیوه توصیف، از بی‌نظیرترین نمونه‌ها در عالم ادبیات صوفیانه به شمار آید.

کتاب کشف‌الاسرار تاکنون تصحیح نشده و تنها حدود یک‌چهارم متن آن، به سال ۱۹۷۰ میلادی، توسط «پل نوبیا» بر اساس تک‌نسخه بغداد، تصحیح و در مجله «المشرق» به چاپ رسیده است.^۲ بخش‌های کوتاهی از این کتاب در ضمن دو تکنگاری قدیمی درباره روزبهان، تحفه اهل‌العرفان (صص ۱۳-۱۲) و «روح‌الجنان» (صص ۱۷۴-۱۶۶) به فارسی ترجمه و نقل شده است؛ اما هنوز ترجمه کاملی از آن به فارسی موجود نیست. در مقاله حاضر، از دستنویس این رساله، موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی استفاده شده است. نگارنده در حال تصحیح و ترجمه رساله کشف‌الاسرار است و برگردان‌های موجود در گفتار حاضر، از همین ترجمه است.

۱. اشاره‌ای به نقش تصوف در برساختن مفاهیم بنیادین ذهن مسلمانان

تصوف اسلامی یکی از اصلی‌ترین جنبش‌ها و پویس‌های فرهنگی تاریخ اسلام است که همواره و از جهات و سویه‌های گونه‌گون بر حیات جوامع اسلامی تأثیرگذار بوده است. همانگونه که پیداست، دامنه این تأثیر تا بدانجاست که می‌توان گفت بسیاری از مفاهیم و ایده‌های غالب بر ذهن و زبان مسلمانان، تحت اثر مستقیم مفهوم‌پردازی‌ها و گزاره‌سازی‌های صوفیان شکل پذیرفته و جای خویش را در نظام فکری و فرهنگی جوامع مسلمان استوار کرده است. این ایده‌ها عموماً حوزه بسیار گسترده‌ای از معارف، اعتقادات، آداب، رسوم و صور خیال هنری تا شکل‌های مختلف تلقی تاریخی و اسطوره‌ای مسلمانان را متأثر ساخته است. یکی از این حیطه‌های اثر، در ترسیم نقش و صورت شخصیت‌های بزرگ تاریخ اسلام و تعریف نقش آنها در نظام اندیشه و بینش مسلمانان است.

برای نمونه کافی است به تأثیری توجه کنیم که تصوف در برساختن تصویر شخصیت‌هایی تاریخی مانند خلفای سه‌گانه و در سطحی دیگر، پادشاهانی چون هارون الرشید و محمود غزنوی، در ذهن جامعه مسلمانان داشته است. نیز می‌باید به این

تاثیر در شکل‌دهی به تصویر شخصیت‌های صدر اسلام و یا برخی بزرگان دین توجه کرد. مسلماً در گام نخست، بررسی سیر تطور و دیگرگونی تصور صوفیان از این شخصیت‌ها در متون و ادوار مختلف تصوف، و در گام بعد، بررسی تاثیر تلقی صوفیانه از این شخصیت‌ها بر ذهن توده‌های مسلمان، می‌تواند در جای خود مهم باشد.

بی‌تردید، مهم‌ترین این شخصیت‌ها، پیامبر بزرگ اسلام، حضرت محمد (ص) است؛ شخصیتی که به‌عنوان چهره مرکزی و محوری دین اسلام و فرهنگ اسلامی، از راه‌ها و شیوه‌های مختلف، همواره نه تنها در مرکز تأمل و توجه اهل شرع، که نیز در محل درنگ و اندیشه اهل شعر، هنر، فلسفه و عرفان قرار داشته؛ چونان موضوع و منبع پایان‌ناپذیر الهام، در چشم بوده‌است. بدین ترتیب بررسی سیر دیگرشدن تصویر حضرت رسول اکرم (ص) در آثار و اندیشه‌های صوفیان مسلمان، از جهات پرشمار می‌تواند جالب باشد. در این راستا، نخستین گام، می‌تواند بررسی جایگاه ایشان در اندیشه و بینش هرکدام از صوفیان بزرگ و تاثیرگذار مسلمان باشد؛ مسأله‌ای که موضوع گفتار حاضر است.

پیش از ورود به بحث، بدین نکته نیز اشاره می‌کنیم که بررسی‌هایی از این دست، خاصه در جهت روشن کردن هویت عرفان اسلامی نقش کلیدی دارد. همانگونه که می‌دانیم، باور به ریشه‌های غیر اسلامی تصوف اسلامی از باورهای رایج برخی مخالفان و موافقان تصوف بوده‌است. برای مثال، باورهایی از این دست که «تصوف ایران حکمتی است به کلی آریایی محض و اندک‌رابطه‌ای با افکار سامی ندارد» (نفیسی، ۱۳۸۸: ۵۱) و «تفرقه‌گرایی شعوبیه و مخصوصاً تصوف ایران که اساس آن نفی امتیازات نژادی و طبقاتی و حتی دینی بود، واکنش و پاسخ مردانه‌ای در برابر برتری‌جویی و برتری‌پسندی تازیان بوده‌است» (همان: ۵۴) همواره در میان صاحب‌نظران طرفدارانی داشته و گاه نیز شکلی افراطی و غلوآمیز به خود گرفته‌است تا آنجا که تصوف را چونان حیلتی برای مسخ و یا طفره رفتن از اسلام و مسلمانی انگاشته‌اند. به این گرایش، می‌توان پاسخ‌هایی فراوان داد؛ اما دست‌کم در پاسخ به گرایش‌های اغراق‌آمیز این خط، یکی نیز می‌توان به جایگاه مقدس، سخت‌فره‌مند و بی‌مانند حضرت رسول (ص) در ذهن و زبان غالب صوفیان بزرگ اشارت کرد که در آن، شخصیت ایشان، با هاله تقدس‌آمیزی شعشعانی، در مرکز توجه اندیشه و احساس و عاطفه فرد صوفی قرار گرفته، بدین ترتیب، بنیاد فرهنگ و هنری نهاده می‌شود که شخصیت مثالی حضرت محمد (ص)، در آن، سخت ستوده و تکریم و هم‌تکثیر می‌گردد.

۲. نگاهی به جایگاه حضرت رسول اکرم (ص) در تصوف سده‌های متقدم

مراد، تصوف پیش از روزبهان و معاصر با وی است. در آثار صوفیانه این دوران، هنوز بسیاری از مفاهیم اساسی تصوف شکلی غایی به خود نگرفته و رمزگرایی و تأویل نیز در آنها کمتر راه دارد. به علاوه همانگونه که می‌دانیم، جنس بیشتر کتب نگاشته شده در این دوره -که از جنس «رساله‌های عملی تصوف» است و از این نظر با جنس بسیاری از آثار مربوط به سده‌های پس از هفت که به مکاتب عرفان نظری مربوطند، متفاوت می‌باشد- امکان پرداختن تفصیلی به مفاهیم باطنی را مهیا نمی‌سازد. از این رو توجه به اولیای ماضی، صحابه و حتی رسول اکرم (ص) در این آثار، بیشتر به شکلی اجمالی و در حد اشاراتی پراکنده است و هنوز سر و شکلی منظم و چونان بخشی از نظامی فکری فلسفی که جهان‌نگرشی جامع را تبیین و گزارش کند، به خود نگرفته‌است.

بدین ترتیب اجمالاً می‌توان گفت که با صرف‌نظر از جریان‌های حاشیه‌ای تصوف (مانند آنچه در خلال آثار حکیم ترمذی، حلاج و عبدالقادر گیلانی حاضر است)، نقش و جایگاه حضرت رسول اکرم در تصوف این دوران، با تمسک به احادیثی مانند «لولاک لما خلقت الافلاک» و «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»، در نهایت، در تصاویری از این دست رخ می‌نماید:

صدری که ز هرچه بود برتر او بود مقصود ز اعراض و ز جوهر او بود
 آنجا که میان آب و گل بود آدم در عالم جان و دل، پیامبر او بود^۳
 زآن پیش که نه خیمه افلاک زدند وین خیمه به گرد توده خاک زدند
 در عالم جان، برابرش بنشستند بر قصر قدم، نوبت لولاک زدند

در تصوف این دوران، به سختی بتوان در آثار صوفیان مسلمان، تصویری فراتر از این یافت. برای نمونه در «اللمع فی التصوف» ابونصر سراج توسی، در فصل «کتاب الاسوه و الاقتداء برسول الله»، بنابر خصلت عمل‌گرایانه کتاب، تنها سخن از رسالت، نبوت و محبت حضرت رسول (ص) و لزوم اقتدا به «سنت، آداب، اخلاق، افعال، احوال و حقائق» ایشان است (سراج توسی، ۱۹۶۰م: ۱۳۰) و در این باره، سخنی فراتر از این، در سرتاسر متن دیده نمی‌شود. هم از این‌گونه است کتب و آثاری چون کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه و احیاناً دیگر آثار صوفیان و رساله‌های عملی تصوف در این عهد. اما همانگونه که گفته شد، در آثار صوفیانی چون حکیم ترمذی، حلاج و عبدالقادر گیلانی، که دست‌کم دو نفر نخست، به جریانی یکسره حاشیه‌ای متعلق‌اند، گاه چشم‌اندازهایی متفاوت از جریان اصلی تصوف این سده‌ها دیده می‌شود. برای نمونه، حلاج، در «کتاب الطواسین»، فصل «طاسین السراج» که به توصیف رمزی نور نبوی اختصاص دارد، درباره‌ی ایشان می‌گوید: «وجود او بر عدم پیشی دارد و اسمش بر قلم؛ زیرا که او پیش از امم بوده‌است... همواره بود و پیش از آفریدگان و کائنات و اکوان بوده‌است... نژاد او «لا شرقی و لا غربی» است... بدوست که سرائر و ضمائر شناخته شد...» (حلاج، ۲۰۰۲م، ۱۶۳).

عبدالقادر گیلانی با استفاده از تعبیر «حقیقت محمدیه»، نور محمدی را نه تنها نخست آفریده، که «زیده عالم هستی و آغاز و اساس کائنات» (عبدالقادر گیلانی، ۱۳۸۶: ۳۶) می‌داند و می‌افزاید «خداوند عرش را از نور چشم محمد (ص) بیافرید و سایر موجودات را از آن عرش» (همان: ۳۷).

پیداست که امتداد همین نگاه است که در نهایت در فلسفه عرفانی ابن عربی بدانجا می‌انجامد که وی حقیقت محمدی را «اولین تعینی» که «ذات احدیت پیش از هر تعینی با آن تعین یافته‌است»، می‌شمارد. (جهانگیری، ۱۳۹۰: ۴۹۳). شارحان آثار ابن عربی، در شرح فصّ اول «فصوص‌الحکم»، در توضیح جامعیت اسمائی «انسان کامل» و «وساطت او در خلقت»، آورده‌اند که «حق - جلّ و علا - چون از ذات خود به ذات خود تجلّی فرمود، جمیع اسماء و صفات خود در ذات خود مشاهده کرد، خواست تا مجموع را در حقیقتی چون مرآت مشاهده فرماید، حقیقت محمدی را که انسان کامل بود، ایجاد کرد در حضرت علم خود، و به نظر لطف در وی نگریست، و حقایق عالم را به طریق اجمال بدید و باز در حضرت عین که عالم شهود است او را و آن چه تبع وجود او بود - از حقایق عالم - وجودی مفصل بخشید. پس جمله اعیان ثابت گشتند، و وجود محمد - صلی الله علیه و سلم - عین اول بود که «اول ما خلق الله نوری». اینجا بدانی که چرا انسان کامل همچو انسان عین آمد، که همه بدو دیده شد، و او سبب وجود همه گشت». (پارسا، ۱۳۶۶: ۲۹)

نکته آخر آنکه تشخیص قوی‌تر مفاهیم باطنی در تصوف ابن عربی و پیش از او، در تصوف حکیم ترمذی و حلاج و همانندان ایشان، بی‌شبهه تحت تاثیر مستقیم متأثر شیعی و هم احیاناً آن چیزی است که از سوی مخالفان، تشیع غالی خوانده شده‌است. این خود مبحثی گسترده است و در اینجا تنها به بیان این نکته اکتفا می‌کنیم که بسیاری از تعابیر خاص مکاتب فکری نامبردگان و نیز نوع تاویل این مفاهیم، از قدیم‌ترین ایام، در معتبرترین کتب حدیث شیعه قابل ردیابی و مشاهده

است. برای نمونه و در پیوند با موضوع گفتار حاضر، احادیثی از این دست در متون مذکور به فراوانی موجود است: «نحن والله الاسماء الحسنی» (فیض کاشانی، ۱۳۸۶: ۶۸)، «نحن صنائع الله و الناس بعد صنائع لنا» (همان: ۱۱۷)، «اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره ... فتفتق منه نور علی فکان نوری محیطا بالعظمه و نور علی محیطا بالقدره. ثم خلق العرش و اللوح و الشمس و القمر و النجوم ... من نوری... فنحن الاولون و نحن الآخرون ... و نحن کلمه الله و نحن خاصه الله و نحن احباء الله و نحن وجهه الله» (برسی، ۱۴۲۷ق: ۶۱).

۳. حضرت رسول اکرم (ص) در دیگر آثار روزبهان

پیش از سخن درباره «کشف‌الاسرار» روزبهان، بجاست که نگاهی کوتاه و کلی به جایگاه حضرت رسول اکرم (ص) در برخی از آثار دیگر او بیندازیم.

پیش از این، «ابراهیم قیصری» در مقاله «القاب و عناوین پیامبر اکرم در آثار شیخ روزبهان بقلی شیرازی» به برشمردن بیش از دویست و پنجاه لقب و عنوانی که روزبهان در دو اثر «شرح شطحیات» و «عبر العاشقین» بر حضرت رسول اکرم برنهاد، پرداخته است. (رک: قیصری، ۱۳۶۶: ۱۵۹-۱۱۵). پیداست که تعداد و تنوع این القاب و عناوین پیش از هر چیز جالب توجه و خود نشان علاقه برون از وصف روزبهان به حضرت ختمی مرتبت است. قیصری این القاب و عناوین را در هفت گونه دسته‌بندی کرده است: القاب و عناوینی که مبتنی بر آیات قرآن است (مانند «ابلق سوار قاب قوسین»، «امیر شاهدان محمود»، «رهرو ولایت دنی»، «زبده و نفخت فیه» و ...)، آنانی که ناظر به حدیث‌اند (مانند «تاج لولاک ربای از تارک افلاک و مقصود آفرینش»، «فصیح لا احصى ثناء» و ...)، القابی که مفهوم عرفانی دارند (مانند «پرده‌دار بارگاه رحمان»، «جان عنقای مغرب ازل»، «خلوت‌دار قبه چرخ اعظم»، «صوفی‌الله»، «سر باده‌کشان شراب وحدت» و ...)، القاب شاعرانه (مانند «بلبل بساتین غیب»، «بلبل شاخ طوبی»، «عروس پرده شرم قدم»، «سید دردمندان عشق» و ...)، القاب و عناوینی اشراقی (مانند «آفتاب شرق عنایت»، «چراغ آفتاب ازلی»، «شمس عالم توحید»، «ماه بنی‌هاشم» و ...)، القابی در پیوند با مرغان اساطیری (مانند «سیمرغ آشیان ابدیات»، «سیمرغ آشیان کونین»، «همای مشرق ازل»، «شاهباز شاخ طوبی» و ...) و القاب و عناوین سایر در بین دیگر عارفان و مومنان (مانند «احمد هاشمی»، «اشرف الرسل و الانبیاء»، «سید سروران»، «سید عالم» و ...) (همان: ۱۱۵ و ۱۱۶).

شمارش و گزارش این القاب، خود به تنهایی می‌تواند به ساخته‌شدن فرهنگ‌واره‌ای قابل توجه از بخشی از ادب و فرهنگ تصوف ایرانی بیانجامد. وی در کتاب «شرح شطحیات»، بر پیوند باطن قرآن و باطن پیامبر و نسبت میان آن دو تکیه دارد و می‌گوید: «جان قرآن، وصف خُلق اوست.» هم از آنگونه که «عقل کل [که مبدأ و یا منزل نخست کلام الهی است] فرمانبر امر اوست»^۴ (روزبهان، ۱۳۸۹: ۴۷). وی حضرت (ص) را «قبله ارنی موسی» و «مبشر نطق عیسی» می‌نامد. (همان: ۹۶) و با تکیه بر آیه «ما کان محمد ابا احد من رجالکم» بر نفی نسبت او با آدمیان خاکی تکیه کرده (همان: ۲۴۸)، چون دیگر عارفان مسلمان، حضرت محمد را هدف غایی آفرینش می‌داند و بر حدیث لولاک تاکید می‌کند (همان، ۲۷۴).

اثر دیگری که از جهت موضوع مقال کنونی قابل توجه است، کتاب «سیر الارواح» روزبهان است. وی در این کتاب که درباره ماهیت روح، اطوار و مراحل و مدارج آن است، پس از آنکه می‌گوید «اختلافی نیست که خدای ارواح را پیش از اجسام آفریده» (روزبهان، ۱۹۷۱م (سیرالارواح): ۲۴) و در اثبات آن، به حدیث «خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفی عام»، اشاره می‌کند، با استناد به حدیث «ان اول ما خلق الله تعالی نور محمد»، به «تقدّم روح» حضرت بر موجودات تاکید می‌کند. (همان) پس از آن، روزبهان به «تفاوت در آفرینش جوهر ارواح آدمیان» اشاره کرده، می‌گوید «غلطی عظیم است اگر کسی

پندارد که روحش همچو روح محمد است» (همان)؛ بلکه روح مؤمنان «روحانی جنانی»، روح انبیا و عارفان «نوری ملکوتی» و روح پیامبر (ص) «جلالی قدسی» است. (همان)

روزبهان در کتاب دیگر خود، «الغانه»، که در توضیح حدیث معروف نبوی است، پس از توضیح گونه‌های مختلف حجاب، به طرح مطالبی در شأن حضرت محمد (ص) می‌پردازد. خلاصه آنکه وی می‌گوید «حال نبی (ص) همچون دریایی ژرف و بحری است که به وقوع جز خدای نمی‌آشوبد» (روزبهان، ۱۹۷۱م. (الغانه): ۶۴) و آنگاه که جمله فرستادگان نمان شدند، «همگی اسرار و انوار و حسن و جلال و جمال و کمال و معنی، در «صورت محمد (ص)» و قلب و روح و عقل و سرّ او فرا هم آمد و در او، معانی جمله پیمبران و فرستادگان و اولیا و کروبیان و روحانیان و مقربان کامل شد و خداوند جامه الوهیت را بر او کرد ... و در او انوار تجلی و تدلی و رسالت و نبوت و ولایت و توحید و معرفت و محبت و حسن و جمال و نیل و کمالی گرد آورد که در جمله پیمبران و فرستادگان، از اوائل روزگار و قبل از آدم و قبل از هستی، تا به روزگار او، شاخه شاخه نهاده بود» (همان: ۷۳)

شیخ شطّاح در تفسیر بزرگ «عرائس البیان فی حقائق القرآن»، بکرات به حضرت رسول اکرم (ص) اشاره دارد. اجمالاً و از برای نمونه، وی در ذیل آیه ۱۶۳ سوره انعام، «انا اول المسلمین» را اشارتی به تقدم روح و جوهر پیامبر بر جمله هستی و ازلیت ولایی و اصطفاایی او و هم‌راستا با احادیثی چون «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» معنا می‌کند (روزبهان، ۱۹۷۱م. (عرائس البیان) ج ۱: ص ۴۰۹). وی در ذیل آیه ۳۳ سوره انفال [«و ما کان لیعذبهم و انت فیهم ...»]، پیامبر را «چه زنده و چه مرده، رحمت تامه برای همه» و «امان اعظم» می‌خواند و می‌گوید: «خداوند قوم تو را به عذاب دوری عذاب نمی‌کند تا آنگاه که تو در ایشانی؛ چه هرکه تو را ببیند مرا دیده است و تا آنگاه که در تو نگرند، از من در پرده نیستند» (همان: ۵۲۷). همچنانکه در تفسیر آیه ۱۰۷ سوره انبیاء، [«و ما ارسلناک الاّ رحمه للعالمین»] می‌نویسد: «از عرش تا خاک، از عدم زاده‌اند مگر ناقص از جهت آگاهی بر اسرار قدم به نعت کمال معرفت و علم. همگان از رسیدن به شط دریا‌های الوهیت و کناره‌های یم کبریائی درماندند. پس محمد (ص)، به حقایق دانش‌های ازلی، اکسیر اجساد عالم و روح اشباح عالمیان آمد و او راه‌های حق را از برای ایشان آشکار کرد و سفر آزال و آباد را از بهر همگان، یک گام کرد ...» (همان، ج ۲: ۵۲۹).

۴. نگاهی به جایگاه حضرت رسول اکرم در «کشف الاسرار»

همانگونه که گفته شد، «کشف الاسرار»، کتابی است در گزارش مکاشفات و وقایع و رؤیاهای شیخ روزبهان بقلی شیرازی. در این مکاشفات، مطالب و مضامین گونه‌گون و متنوعی نقل شده است. یکی از چهره‌های اصلی مکاشفات وی، حضرت محمد (ص) است. روزبهان در مکاشفات خود در کشف الاسرار بکرات از حضرت رسول اکرم (ص) یاد کرده است. خود او می‌گوید که حضرت را «بیش از هزار بار بر جامه‌هایی گوناگون» در این مکاشفات دیده است (ک: ۷). حضور حضرت در این مکاشفات همواره درخشان و پیچیده در هاله‌ای از تقدس و محبت الهی توصیف می‌شود. حضرت محمد (ص) در این مکاشفات، پیش از هر چیز، «حبیب خدا» و پس از آن، «واسطه» و یا دست کم، «شفیع فیض الهی» بر روزبهان است.

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان این مکاشفات را در چند دسته جای داد. در ذیل هر دسته، به نقل برخی نمونه‌های

مربوط می‌پردازیم:

۱. **مکاشفاتی** که حضرت رسول (ص) در آنها، شخصیت اصلی و محوری است و بر جایگاه خاص ایشان تأکید می‌گردد. چهره حضرت رسول اکرم در این دست مکاشفات، چهره سرمستی از عشق الهی است که دیگران را نیز از باده محبت الهی می‌نوشاند. در یکی از زیباترین این مکاشفات، روزبهان دریایی از باده می‌بیند و پیامبر در میانه آن دریاست:

«و شبی دیگر دریایی بشکوه در عالم غیب دیدم و آن دریا از باده سرخ بود و پیامبر را بر میان لجه دریا دیدم به چهار زانو نشسته و سرمست و بر تن او جامه‌ای از کتان و بر سرش دستاری کتانی و در دستش قدحی از باده آن یم. چون مرا دید، آنچه را در قدح بود ریخت؛ آنگاه بدان قدح از آن دریا مستی برداشت، سپس آن را ریخت و چند بار چنین کرد تا آنکه دستش را با جام در دریا فرو برد و قدح را از ناب آن پر کرد و مرا از آن نوشانید. و مرا گشوده شد از پس آنچه گشوده شد و فضل پیامبر را بر دیگر خلق دریافتم آنجا که ایشان تشنه می‌میرند و او در میان دریای جلال، سرمست است.» (ک: ۷)

در قطعاتی از این دست، حضور «صورت خیالی «باده»»، که پس از این، در شعر عرفانی فارسی و خاصه در شعر دو شاعر هم‌شهری روزبهان، سعدی و حافظ، نقشی بس پر رنگ دارد، قابل توجه و تأمل است. این باده همانگونه که روزبهان اشارت دارد، باده‌ای از «دریای جلال» است که «سر باده‌کشان شراب وحدت» (روزبهان، ۱۳۸۹: ۲۴۴) از آن می‌نوشد.

یکی دیگر از این مکاشفات، در تفسیر تعبیر قرآنی «مقام محمود» است. این تعبیر که در آیه ۷۹ سوره مبارکه «اسراء» به کار رفته [«عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً»]، از تعبیری است که ذهن روزبهان، سخت بدان علاقه دارد:

«و پیش از این، بسی به خاطر می‌گذشت که تفسیر «مقام محمود» چیست؟ تا آنکه شبی در برابر درگاه، دریایی بشکوه بی‌کرانه دیدم. و جمله پیامبران، جامه‌کنده در دریا بودند و نیز جملگی فرشتگان و اولیا. و پرده‌ای ستبر افکنده بر دریا دیدم و آدم را دیدم که دریا تا سینه‌اش بود و هرآنکه به خدای تعالی نزدیکتر بود، بدان پرده نزدیکتر می‌بود و آدم و فرستادگان اولوالعزم در بر آن پرده بودند. من به نزدیکی آن پرده شدم و خواستم بدانم که در پس پرده چیست؟ به سوی انتهای پرده دویدم و چون رسیدم، در پس آن، نوری بس بشکوه دیدم و شخصی را دیدم که از فرق تا پا همچون ماه بود و رخساری چون رخسار ماه داشت و از آسمان‌ها یکسره بزرگتر بود و جملگی درگاه را گرفته آنسان که جای سر سوزنی نمانده مگر آنکه از او پر شده بود. و بر رخسارش نوری بود که از حضرت، بی گسستگی بدو می‌پیوست. من خواستم که به پس پرده درشوم و نتوانستم. با خویش گفتم این چه مقام است و این کیست؟ که در سرم ندا دادند که همانا این «مقام محمود» است و این «محمد (ص)» و آنچه بر روی او می‌بینی، نور تجلی است و اگر توان در شدن داشتی، خدای پاک و برین را بی هیچ پرده می‌دید. و مرا گفتند که این مقام از بهر محمد را ویژه گشته و هیچ کس را بدان راهی نیست.» (ک: ۷)

روزبهان در «المکنون فی حقائق الکلم النبویه» هم به «مقام محمود» اشاره دارد و حدیث «لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک مقرب و لانی مرسل» را ناظر بدان مقام می‌شمرد (روزبهان، ۱۳۷۸: ۳۰۶). آنچه در این قطعه بیش از همه جلب توجه می‌کند - در کنار وصف جمالی و بل عاشقانه از حضرت رسول - اشارت بدین اعتقاد اشعری است که رسول اکرم (ص) خداوند را بی هیچ حجاب و پرده، یا آنگونه که روزبهان در موارد دیگر به کار برده است، «معشوق بی مثل را بی جبلت التباس^۵ بدید» (روزبهان، ۱۳۸۹: ۲۴۹).

مشابه توصیفی که در اینجا، درباره نور حضرت رسول آمده است، همان نوری که در این قطعه، «بس بشکوه» خوانده شده است و رخساری چون «ماه» که «از آسمان‌ها یکسره بزرگتر بود و جملگی درگاه را گرفته»، در گزارشی دیگر، پس از اشاره به پنهان و پیدا شدن پیایی نور حق، روزبهان به نوری اشاره می‌کند که «ناگاه از سوی شهر» برشده و «چهار یک آسمان و زمین را گرفته بود.» نور به روزبهان می‌رسد و روزبهان در آن می‌نگرد: «تا بدان نگرستم دانستم که نور مصطفی

است و درخش آن نور، شکوهی چنان داشت که نمی‌توانستم به خویش درنگرم. روزبهران آنگاه می‌گوید «پیشاپیش این نور، یکی از یارانم را دیدم که اذان می‌گفت و چه تنومند و والامقام و با بهت بود. سپس حضرت آدم و موسی و همه پیامبران را دیدم که پیشاپیش نور مصطفی اذان می‌گفتند و به سوی درگاه پاس می‌داشتند. اینان به واقع مراقبان و نگاهبان و دورباش-زندگان حضرت رسول‌اند که او را همچون پادشاهی، تا رسیدن به مقام وی، مشایعت می‌کنند. روزبهران در اینجا دوباره از «مقام محمود» سخن می‌گوید و می‌نویسد: «آنگاه که محمد به «مقام محمود» رسید، شنودم که خداوند پاکیزه فرمود: «کفاحا یا محمد احد احد!» با این به یگانگی خود و نابودی هرچه غیر از عزتش بود اشاره کرد. پس از ساعتی دیدم که مصطفی در خانه درگاه نشسته و گلی سرخ زیبا از چهره‌اش می‌پراکند و گیسوانش پیدااستند. حق تعالی به صفت خویش آشکار شد و با نام، مرا خواند و فرمود: روزبهران.» (ک: ۲۰)

در این قطعه، روزبهران، حضرت رسول را همچو زیبارویان و عروسان توصیف کرده است و این مشبه‌بھی است که روزبهران هماره بدان نظر دارد؛ همچنانکه وی محمد (ص) را در دیگر جاها، با تعبیری چون «عروس خاموشان قدر: ۱۰۷»، «عروس پرده شرم قدم» (روزبهران، ۱۳۸۹: ۳۱۵)، «عروس سرای وحدت» (روزبهران، ۱۳۸۳: ۵۹) برخوردار است. روزبهران دیگرانی چون خود و فرشتگان را نیز بدین اوصاف متصف می‌کند. در پیوند با همین صور و خیال‌های قدسی، در یکی دیگر از پاره‌های «کشف الاسرار»، روزبهران صدای ندادهنده‌ای را می‌شنود که از فرآمدن قدسیان می‌گوید. پس از آن، «شیوخی بزرگ همچون جنید و رویم و سَرّی و معروف و ابویزید بسطامی و ذوالنون مصری و سرورانمان ابو عبدالله بن خفیف و ابوالحسن بن هند و دیگر پیران صوفی را دیدم. پس از آن‌ها، همه صحابه را در جامه‌های مرقع یافتم که می‌رقصیدند و به وجد آمده بودند. یکی از بزرگان مرقع‌پوش دفی می‌نواخت. آنگاه همه گرد نبی فرا هم شدند. او از گور برخاسته بود و چهره‌اش همچون گل سرخ و گیسوانش همچون مشکی تیزیو بود و بر تن مرقعه داشت. هم‌از این‌سان همه پیامبران را دیدم: اولینشان آدم و آخرینشان محمد» (ک: ۴۵).

این صورت‌های خیالی، نیز از این جهت جالب‌اند که همچون بسیاری از صورت‌های خیالی دیگر آثار روزبهران، در شعر عرفانی شاعرانی چون حافظ هم نمود دارند؛ حافظی که در هر روی، وام‌دار سنت عرفانی عشق‌مدار برخی صوفیان فارس نیز می‌باشد.

تنها و ویژه بودن حضرت رسول بر درگاه الهی، به شکل‌هایی دیگر هم به وصف می‌آید:

«آنگاه مرا گرفت و در برابر خویش بداشت. تابشی از او آشکاره گشت و آن تابش‌ها عالم را فروکوبید و جهان از آن کوبش‌ها چنان گشت که اکوان و آفریدگاندر بر عزت و ظهورِ عظمت او نابود شد. سپس همه پیامبران و صدیقان و فرشتگان مقرب را شیدا و برانگیخته، بر درگاه خداوند یافتم. او نیز بر ایشان پیدا و آنگاه بجز از محمد (ص)، از همه نهان شد. او با حسن و جمالی که داشت مانند پرده‌داری در بر پادشاه، بر درب دارالجلال ایستاده بود و خداوند را می‌نگریست و با او سخن می‌گفت و در آن مقام کس با او نبود.» (ک: ۴۲)

در پاره‌ای دیگر، پس از آنکه از دیدار «همه پیامبران و فرستادگان و اولیا» در بر خداوند و بر درگاه اوسخن می‌گوید، می‌افزاید «آنکه بیش از همه به خدا نزدیک بود، حضرت محمد (ص) بود» (همان: ۴۸) در مکاشفه‌ای مشابه، وی پس از تکریم چهار امام فقه اهل سنت، به تکریم حضرت و یارانش می‌پردازد:

«درهای ملکوت به رویم گشوده شد. در آن حال به بیابان‌های غیب، امامان بزرگوار را بر بساط نور دیدم که حلقه زده بودند. شافعی و ابوحنیفه و مالک و احمد را دیدم که جامه و دستاره‌هایی سفید داشتند و در روی من، شادان و مؤدوده بودند. سپس فراتر از ایشان، محمد (ص) را میان یارانش، برتر از همه آفریدگان یافتم» (همان: ۴۷).

در مکاشفه‌ای دیگر، مقام حضرت رسول از آنگونه بلند معرفی می‌شود که خداوند، از بهر او از آسمان فرود می‌آید و در بر او می‌ایستد و خویش را بدو می‌نماید:

«خداوند در آغاز شب از درون غیب و در میانه شب از اعلیٰ علین، گویی از میان گل سرخ نمایان شد. در میان همه مکاشفاتم هیچ چیز نیکوتر از این حال نیافتم. سپس در پایان شب، در التباس و جلال و جمال و در برابر محمد (ص) فرود آمد و فرمود: فقط به خواست من، برای نزدیک شدن به من و از بهر دیدار من هدایت شدند...» (همان: ۳۲).

۲. مکاشفاتی که حضرت رسول (ص) در آنها، شخصیت اصلی و محوری است اما ظهور ایشان در صحنه مکاشفه، از برای اعلان ولایت روزبهان، افزایه بر او، همراهی با او و چیزهایی از این دست است. در یکی از این مکاشفات، حضرت «دستار» خویش را بر سر روزبهان می‌نهد و این نشانی بر سلطنت و خلافت ولایی اوست (همان: ۷). در گزارشی دیگر، مفهوم «خوراک معنوی» مطرح می‌شود:

«و در عالم غیب، عالمی نورانی از پرتوی تابان دیدم و حق سبحانه را به جامه جلال و جمال و رخسندگی دیدم و او مرا از دریای دوستی نوشانید و به مقام انس مشرف کرد و عالم قدس را نشانم داد. چون در هوای قدم گشتم، بر در عزت ایستادم و آنجا همه پیامبران را حاضر دیدم. موسی را دیدم که تورات به دست داشت و عیسی، انجیل به دستش بود و داوود، زبور به دستش بود و محمد و قرآن به دستش بود. پس موسی مرا تورات خوانید و عیسی انجیل را و داوود زبور را و محمد قرآن را و آدم اسماء‌الحسنی و اسم اعظم را؛ تا دانستم آنچه از دانش‌های خاص پروردگاری که حق پیامبران و اولیائش را بدان ویژه کرده است، دانستم.» (همان)

اشاره به «خورش‌های معنوی» در دگرجاهای «کشف‌الاسرار» نیز دیده می‌شود. در یکی از این مکاشفات وی آورده: «از دست او [یعنی محمد (ص)] رطب خوردم و او در دهانم رطب گذاشت و گفت به دستوری خدای و برکت او، بخور.» شبی نیز حضرت «زبان خویش» را به او می‌بخشد و روزبهان «آن را به مکیدنی بلند می‌مکد» (همان). در یکی از زیباترین این گزارش‌ها، وی به خوردن سیبی از دست خضر اشاره می‌کند؛ سیبی که خضر بدو می‌گوید این «قدر» است (همان: ۵)

در گزارشی دیگر، مناسب با حال و هوای عاشقانه جهان روزبهان، حضرت محمد (ص) روزبهان را می‌بوسد:

«پس چون آرام گرفتم، به خاطرم درگذشت که محمد (ص) کجاست و پیامبران و فرستادگان کجايند؟ حق جلّ جلاله خطابم کرد که ایشان در انوار قدم فانی شدند. پس پیامبران را دیدم که چون سیه‌مستی از انوار قدم، بدر شدند و همه به بر خدای تعالی آمدند و نخست در آینده ایشان، پیامبر ما بود و آنکه آدم، آنکه نوح، آنکه ابراهیم، آنکه موسی، آنکه عیسی، آنکه دیگر پیامبران... ایشان حلقه زدند و در وسط حلقه، ابوبکر و عمر و عثمان و علی (رضع) بودند و خداوند بر سر مصطفی (ص) نثار بکرد و آنکه بر سر پیامبران نثار کرد. و لشکرهایی از فرشتگان دیده می‌شد که از بطن غیب بدر می‌شدند و پیش‌آهنگشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بود که چون ترکان بودند و ایشان را گیسوانی افکنده چون گیسوان زنان بود. آنکه حق تعالی بر من نثار گل سرخ و مروارید بکرد و پیامبران و فرشتگان و خلفای چهارگانه نیز چنین کردند. و مصطفی با من سخن کرد و رخسارم را بوسید و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هم چنین کردند و خلفای چهارگانه نیز چنین کردند.» (همان: ۱۰).

همانگونه که در این گزارش مشاهده شد، بوسیدن و عشق‌ورزیدن نیز از جذاب‌ترین صورت‌های خیالی تکرار شونده در آثار روزبهان بقلی است. در گزارشی دیگر، وی پس از وصف تجلی خدا و شنود کلام او و عروج خویش، حضرت محمد را می‌بیند و او روزبهان را می‌بوسد:

«آنگاه حضرت محمد را بر باب درگاه خاص که میدان ازل بود یافتم. وی همچون مروارید سپید در جامه‌ای از مروارید از عین الحضره آمد. نیز آدم را در جامه‌ای از مروارید یافتم. هر دو مرا در آغوش کشیدند و چهره‌ام را بوسیدند. آدم به من بسیار مهربان بود؛ همچون پدر به فرزندش. سپس ابراهیم و موسی و عیسی را دیدم. نزدیک درگاه شدم. جبرئیل را با چهره‌ی ترکان دیدم که همچون گل سرخ بود. اسرافیل در میانه‌ی درگاه بود. به وی نزدیک شدم و خداوند را به نیکوترین حالتی که تا آن زمان دیده بودم یافتم. او بارها بر من آشکار شد و هر بار با صفاتی» (همان: ۴۹).

در گزارش مفصلی دیگر، در ضمن توصیف مکاشفه‌ای که همچون دیگر مکاشفات وی، از تصاویر و صحنه‌هایی گسسته پیوند یافته و در آن، در ضمن حفظ پیوند اجزاء، پرش‌ها و گسست‌های تصویری دیده می‌شود، آورده‌است:

«تا چشم گشودم همه بزرگان صوفی را از دورتر نقاط ترکستان تا به مغرب بدیدم که در جلال او می‌نگریستند. آنگاه محمد (ص) را با دیگر پیغامبران دیدم که به جلال او خیره بودند. سپس جبرئیل و تمام کربوبیان را مشغول مشاهده قدس یافتم. ... در حالی که من میان صوفیان همچون مستی شیدا روی سوی او داشتم. پس به من نزدیک شد و به رقص آورد. خود نیز با من به حالت در آمد. از میان آن همه مرا ویژه کرد. هنگامی که شیرینی گستاخی را چشیدم، ناگاه فریاد ملکوتیان و بانگ صمدانیان و نعره ربانیان بر من چیره شد» (همان: ۲۵). در اینجا ناگهان صحنه عوض می‌شود و می‌گوید:

«در صحراهای غیب به دنبال پروردگار می‌گشتم که در راه، محمد (ص) را دیدم. قدی همچون آدم داشت. جامه‌ای سفید بر تن و دستاری کتانی بر سر داشت. چهره خندان همچون گل سرخش صفات می‌پراکنید. در جست و جوی خدای روی به سوی عالم قدم کرده بود. چون مرا دید پیش آمد. گویی هر دو در آن صحرا بیگانه و غریب می‌بودیم اما مقصد و مقصودمان یکی بود. با مهر فرمودند: من و تو هر دو غریبیم» (همان).

این صحنه انصاف را خود به‌تنهایی تصویری بس کامل از ادبیات غنی، زیبا و موجز عارفانه است که در تصویر عوالم باطنی و آهنگ نهایی عرفای اسلامی می‌کوشد. روزبهان در ادامه می‌گوید: «از آن صحراها در جستجوی خدای، با یکدیگر گذشتیم. هفتاد هزار سال در راه بودیم. گاه می‌نشستیم، می‌خوردیم، می‌نوشتیم. مرا طعام می‌داد و می‌نواخت از آنسان که غریبی دلسوز، غریبی دیگر را. تا آنکه به پرده‌ی قدم و پرده‌ی برابر ازل نزدیک بشدیم و دیرزمانی چشم بداشتیم اما او را ندیدیم. آنگاه درحالی که از نبودش غمین و خیره می‌بودیم، به ناگاه بر محمد (ص) آشکار شد. من نیز او را دیدم که بر محمد فرود آمد؛ در حالی که من در خدای می‌نگریستم و در آنچه با محمد (ص) کرد. زمانی بگذشت و میانشان سِر‌هایی گذشت که آن‌ها را درنیافتم. آنگاه چیزی به قلبم رسید. هر دو به پیشوازم آمدند. خداوند منزله مرا گرفت و از غیب مرا چیزهایی نمایاند و از خویش، بر من محبت می‌نمود.» (همان) سخن آخر این گزارش، فنای در انوار عزّ الهی است.

در مکاشفه‌ای دیگر، که بلندترین گزارش کشف‌الاسرار را بر ساخته‌است، روزبهان می‌گوید: «و در خواب دیدم که گویی در حرم خدای تعالی‌ام و نوری در وسط مسجد است که به نور دنیا نمی‌ماند. و کعبه را در میان آن نور دیدم و بر او جامه‌ای از نور خاص بود که چون او ندیده بودم. و پرتو آن نور همچون پرتو عرش بود و از زیبایی خانه و نور مسجد به شگفت آمدم» (همان: ۱۱). روزبهان در اینجا از خواب می‌جهد و از برای وضو به آبدستخانه می‌شود و آنچه را در خواب دیده است، به یاد می‌آورد و از آن، بس شادمان و در شأن آن خواب اندیشناک می‌شود تا که ناگاه، این بار به بیداری و یا شاید در حالتی میان خواب و بیداری، مکاشفه‌ای دیگر بر او رخ می‌نماید:

«در مسجدالحرام، خلقی فراوان از یاران پیامبر (ص) دیدم که انگار می‌پراکنند و فرا هم می‌آیند و در بین ایشان، رسول خدای را دیدم که [در خوشبویی] گویی شمامه‌ای کافوری یا افشراهی است. و او از صحابه بلندتر بود و بر او جامه‌ای از پشم و بر سرش کلاه‌ی بود و دو گیسوی افکنده داشت بر خوب‌تر صفتی. رخسارش چو خورشیدِ خندان و دو گونه‌اش خوب‌تر از نور سرخ بود و او پذیرفتار من بود و در پس زمزم ایستاده بود گویی مرا از دور ندا می‌دهد. آنگاه گفت: تو بهترین امت منی. از گفت او به جوش آمدم و به گریستن زار، گریستم. آنگاه آمیدم» (همان).

در اینجا مکاشفه دوباره قطع می‌شود و روزبهان به حال عادی باز می‌گردد. او هنوز در آبدستخانه است که این بار صدایی او را تکان می‌دهد: «به سوی صدا برخاستم و وجد بر من چیره شد. آنگاه چنین دیدم که گویی به مسجدالحرام و پیغامبر (ص) را دیدم که گویی در وجد است و نزدیک به حجرالاسود، بر سوی چپ کعبه در می‌گشت و جبریل در پیش ستون، نزدیک درب صفا ایستاده بود و میکائیل نیز نزدیک به جبریل و اسرافیل، نزدیک آندو بود و گروهی از فرشتگان در عرصه مسجد ایستاده بودند. پس به پیامبر نزدیک شدم درحالی‌که باده‌فروشی می‌کردم و به پیامبر روی گرداندم و او مرا به اسم خویش نامید و جبریل مرا ندا داد و در حالی‌که در وجد بود، گفت: ای روزبهان! و میکائیل هم مرا به اسم خواند و اسرافیل نیز مرا به اسم خواند و ندا داد و گفت: ای روزبهان! پس جبریل به وجد آمد و اسرافیل به وجد شد و میکائیل وجد کرد و جملگی از جای خویش به نزدیک پیامبر (ص) آمدند و کعبه را دیدم که گویی از جای خویش به پیش ایشان آمد و با ایشان رقصید و حق تعالی بر ایشان تجلی کرد و من در میان ایشان، وجدکننده‌ای ساکن می‌بودم.» (همان).

در اینجا دوباره مکاشفه قطع می‌شود تا که در نزدیکی سحرگاه، وجد از نو بر او چیره می‌شود و بر او کشفی نو رخ می‌نماید. در این مکاشفه، او مردی را می‌بیند که در مسجدالحرام، از میان مسجد به سوی دیگر، شن می‌کشد تا آنجا که دری در زیر شن آشکار می‌گردد. مرد، در را از برای روزبهان می‌گشاید و وی بدان در می‌شود. در آنجا مردی دیگر می‌بیند. روزبهان می‌گوید که اینک دانستم که مرد نخست اسماعیل (ع) و مرد دوم رضوان است و آنجا بهشت:

«چون درشدم، بهشت را دیدم و درختانی را که در اوست و رودها و نورهایی بی‌شمار. و در آنجا محمد (ص) و آدم و جمله پیغمبران و اولیاء و شهیدان و فرشتگان را دیدم و در آنجا خلقی پرشمار از مومنان دیدم و عالمی دیدم که از عظمت و گستردگی آن، اگر آسمان‌ها و زمین در آن افکنده شوند، هیچ‌کس هرگز آنها را نمی‌یابد» (همان). در اینجا دوباره و به ناگاه صحنه عوض می‌شود و روزبهان می‌گوید: «و [در آنجا] پیامبر (ص) و جملگی پیغمبران و فرستادگان و اولیاء را دیدم که همه بر اشرانی سوار بودند و من بر سوی راست پیامبر سوار بودم و بر آنها جامه‌هایی از زر و مروارید درخشان دیدم و گویی ایشان بر وصفی یکسان، در هوایی چون پاک‌ی زر سرخ در دل آتش، می‌شتافتند...» (همان: ۱۲). ادامه گزارش درباره رسیدن به درگاه الهی است و آنچه بر روزبهان می‌رود؛ مطلبی که پیوندی با موضوع گفتار حاضر ندارد.

۳. مکاشفاتی که حضور رسول اکرم در آنها ضمنی است. این مکاشفات اغلب، نمایانگر حالات و مقامات خاص روزبهان در عروج به درگاه الهی‌اند؛ عروجی که در نهایت، در کنار دیدار الهی، اغلب مشعر بر حضور متقدم حضرت رسول در درگاه الوهیت و بدین ترتیب، نشانی بر قرب خاص ایشان است. البته نمونه‌هایی از این مکاشفات را در ضمن گزارش‌های پیشین دیدیم و در اینجا به برخی دیگر از آنها اشاره می‌شود.

حضور رسول اکرم (ص) در این مکاشفات، گاه در جمع پیامبران دیگر است:

«و شبی به درگاه درشدم و حق را به نعت کبریا و شکوه دیدم و به درگاه، آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبران محمد (درود خداوند بر ایشان) را دیدم؛ پس به محل «دنوّ» رسیدم و ایشان بر من آرام می‌گرفتند. آنگاه خداوند بر من چیزهایی لطف کرد که اگر همه عالمیان از آن کلمه‌ای می‌شنیدند، [هریک، به جایی:] در پرده‌های غیب و پوشش‌های مُلک و ملکوت، از حسرت می‌مردند.» (همان: ۶).

در گزارشی مشابه، وی پیامبر اکرم و دیگر رسولان را همچو پیرانی موی سپید کرده می‌بیند که به عزّ در درگاه الهی ساکنند: «بعد از آن، از چشمم پنهان شد. با مهر مرا برگرفت و در برتر جای بهشت به پروازم آورد. بهشت و ساکنان درگاه یعنی فرشتگان را دیدم. نیز محمد (ص) را با همه پیغامبرانی یافتم که همچون پیران بودند و موی سر و رویشان از برف سفیدتر بود. پیراهن و دستارهای سفید پوشیده بودند و جمله، ساکنانی عزیز و پراکنده در بیابان‌های اعلیٰ علیین بودند. هر یک در جایگاه خود درگاه جبروت را پذیرا بود و به سوی آن پیش می‌رفت.» (همان: ۲۷).

در گزارشی بس زیبا، روزبهان جبریل و دیگر فرشتگان را می‌بیند. پس از این، حضرت رسول آشکار می‌شود که در برابر پیشگاه خداوندی قرار دارد و میان او و خدا اسراری است که روزبهان را نیز از آن، وجد و ولهی است تا آنجا که به خنیاگری می‌پردازد: «محمد (ص)، پیش‌تر از همه آفریدگان، به پیشگاه خداوند رفت و گویی خدا از بهر ما آشکار شد. و من در میان خلق همچون هم‌صحبتی مست می‌بودم. به دستم عودی بود که نغمه می‌کرد و من آواز سر دادم. خداوند با نزدیک شدن به من، مرا از میان آفریدگانش مقامی ویژه بخشود.» (همان: ۴۵).

در گزارشی دیگرگون، وی در وصف جلال سوزان الهی، خویش و دیگر اولیا و پیامبران و حتی حضرت محمد (ص) را مدهوش و گریزان به تصویر می‌کشد: «چون در این اندیشیدم، انوار تابش‌های وجه او به من رسیدن گرفت تا بدانجای که نزدیک بود از این کرد بی‌واسطه او بسوزم. آنگاه محمد، آدم، نوح، موسی و پیامبران بزرگوار را دیدم که همه‌شان از تیزی تابش او می‌گریختند. من نیز با آنان گریختم. پس خدای مرا با نیروی ازلی خویش بداشت و جلال چهره‌اش را بر من نمایاند. و آفریدگان را از عرش تا فرش بدیدم که گویی چون پروانه‌ای در بر چهره‌اش گداختند و ... از دانه‌ای خردل کوچک‌تر بودند. پس خداوند بدین آیت: «کلُّ شیءٍ هالکٌ اِلّا وجهه» مرا خطاب داد.» (همان: ۳۴).

۴. در برخی دیگر از مکاشفات، حضرت رسول، نمودی آشکار ندارد؛ اما روزبهان در پس‌زمینه ذهن خویش ایشان را فریاد دارد و حالات و مقامات خویش را با ایشان و حالات و مقامات ایشان می‌سنجد. به عبارت دیگر، روزبهان نه در «دیدار» کشفی، که در «دریافت» و آنگاه در «تعبیر و گزارش» مکاشفه خویش، حضور حضرت محمد (ص) را درک می‌کند. در معرفت‌شناسی این دست مکاشفات شاید بتوان گفت که در آنها، اگر نه «شخص» حضرت رسول، «شخصیت» وی حاضر است و از «شخصیت» ایشان مکاشفه و پرده‌برداری می‌شود:

«پاسی از شب گذشته بود که دیدم خدای از عرش و فرش به پیشوازم آمده است؛ به گونه‌ای که پس از مشاهده کبری، بر حضرت آدم در بهشت و حضرت محمد در سدره المنتهی جلوه‌گر شده بود. چون از این گونه دیدمش، احوالی همچون آذرخش‌هایی از تأثیر پرتو چهر او بر من گذشت و از من نرفت تا اینکه بهره خویش را به کمال از آن دریافتم. سپس پنهان و پس در کمال حسن و جمال و جلال پدیدار شد؛ چنانکه قرار از من ببرد.» (همان: ۲۰).

پس وی در این گزارش، رؤیت خویش را با رؤیت آدم و محمد (ص) می‌سنجد. در مکاشفه‌ای دیگر نیز، هم‌جهت با گزارش پیشین و نیز هم‌سو با گزارش‌ها و گزاره‌هایی که در آنها، از دیدار با التباس حضرت رسول (ص) می‌پرسد و می‌گوید، وی به تأمل در باب رؤیت و دیدار رسول می‌پردازد:

«پس از چندی از نظرم نهان شد و دلم در عالم ملکوت اوج گرفت. انوار کبریای ذات و عظمت و جلال بر من آشکار شد و سپس مرا خطاب کرد و گفت: آیا تو در سوره نخوانده‌ای: «قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد» و «لیس کمثله شیء»؟ آیا در هستی چیزی چون او دیده‌ای؟ جایی، زمانی، صورتی دیده‌ای؟... هان این منم که مرا به وصف جلال و عزت و بقا می‌نگری» (ک: ۳۳). روزبهان با این تحذیر و درک این حالت متناقض‌نما (که در آن، آنچه می‌بیند، هم‌زمان، هم خداوند است و هم نیست) به یاد رسول خدا می‌افتد: «مقامات حضرت محمد را به یاد آوردم آن گاه که نزدیک شد، آیا چیزی به جز از قدس دیده بود؟» (همان). روزبهان به الهام الهی، به یاد می‌آورد که خود حضرت رسول، به گاه «اسراء»، «در مقام التباس»، فرموده بود: «خدای را در خوب‌تر صورتی دیدم» (همان)؛ و فرموده بود: «خدای کف خویش را بر کتفم نهاد تا بدانجا که سردی انگشتانش را میان دو سینه‌ام دریافتم و به علم بوده و آینده آگاه شدم» (همان). با یادآوری این احادیث است که روزبهان آرام می‌گیرد و می‌پذیرد که آنچه دیده، از نواختن الهی و از همان‌هاست که خداوند به پیمبران و اولیای خویش نمایانده است و درمی‌یابد که «مقام توحید و مقام التباس از لوازم عقائد اهل محبت و توحید است» (همان).

۱- **مکاشفات**ی که در آنها حضرت محمد (ص) حضور ندارد؛ اما خداوند - در صورتی اغلب نامألوف و سخت زیبا و آشنایی‌زدایانه - به نیابت از حضرت رسول حاضر است و سلطنت روحانی ایشان را اعلان و برملا می‌کند:

«در یکی از مکاشفات خویش، بعد نیمه شبی، خود را چونان دیدم که گویی در شیراز به خانقاه خویش‌ام. پس به سوی محراب نگرستم و خدای سبحان را دیدم که تجلی کرد و به حالتی که خوب‌تر از آن ندیده‌ام... آنگاه از من نهان و دور شد و من بر جای، بسیار وجد و حال بماندم. تا آنکه ساعتی گذشت و او را بر بام خانقاه رو به قبله دیدم که اذان می‌گفت. شنوادم که گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله» و زمین از فرشتگان انباشته شد. آنان با شنیدن اذان پروردگار گریستند، بانگ زدند و از شکوه و عظمتش نتوانستند بدو نزدیک شوند و در سرم این آیه را ندا دادند: «یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون»» (همان: ۲۳).

در گزارشی دیگر، خداوند به هنگام ابتدا کردن به خطبه، همچون مرسوم پادشاهان «مسلمان»، بر محمد و دیگر پیامبران درود می‌فرستد: «آنگاه خدای به ستایش آغازید و بر محمد (ص) و پیمبرانش درود فرستاد و گفت من بنده خویش، روزبهان را به نیکبختی ازلی و ولایت و کرامت برگزیدم و او را آوند دانش و سرّ خویش نهادم که بر او، زان پس، احکام تفرقه نمی‌رود... و او جانشین من در عالم و عالمیان است. هرکه او را دوست بدارد، منش دوست می‌دارم و هرکه او را دشمن بدارد، او را دشمن می‌دارم و مانعی بر قضای من نیست و بازگرداندنی بر حکم من نی و من «فعال لما یرید» ام» (همان: ۱۱).

در صحنه‌هایی از این دست، گویی ما با این پیام و گزاره عرفانی مواجهیم که خداوند نیز گاه از کرسی خویش فرود آمده، بر مرتبه‌ای از مراتب وجود، پرستش می‌برد. موضوعی که برای نمونه، شاید یادآور این بیت از حافظ:

آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب کشته غمزه خود را به نماز آمده‌ای

(حافظ، ۱۳۸۶: ۳۲۰)

و یا این ابیات مولوی باشد:

<p>حیرت اندر حیرت آمد این قصص «بیهشی‌ها» جمله اینجا «بازی» است ... این «حدیث منقلب» را گور کن خیرگی خاصگان اندر اخص چند جان داری که جان‌پردازی است «شیر را برعکس صید گور کن» (مولوی، ۱۳۷۹، دفتر چهارم: ۷۲۱)</p>	<p>حیرت اندر حیرت آمد این قصص «بیهشی‌ها» جمله اینجا «بازی» است ... این «حدیث منقلب» را گور کن</p>
---	---

۴. نتیجه‌گیری

«کشف‌الاسرار» روزبهان بقلی از نظر موضوع و کیفیت، اثری متمایز در میان متون صوفیانه و عرفانی است. در این متن، دامنه متنوعی از مطالب و صورت‌های خیالی عرفانی دیده می‌شود که خود روزبهان، از طریق مفهوم «التباس» به تبیین آنها می‌پردازد. یکی از شخصیت‌های اصلی مکاشفه‌های روزبهان در این کتاب، حضرت محمد (ص) است. چهره رسول خدا در این مکاشفات، چهره‌ای بس نورانی است که پیش از هر چیز، نشان «محبت» و «عشق» روزبهان به شخصیت پیامبر را با خود دارد. خود پیامبر نیز در این کتاب، پیش از هر چیز «حیب» خداوند است. وی سرمست درگاه الهی و عروس بارگاه اوست. در این مکاشفات، اگرچه شاید نتوان برای محمد (ص) «نقشی چون وساطت در خلقت»، از آن گونه که در عرفان ابن عربی و برخی مآثر شیعی دیده‌ایم، مشاهده کرد، اما می‌توان «نقش شفاعت در فیض»، «وساطت در فیض» و نیز «ویژه و برتر بودن» ایشان را به گزارشی واضح و آشکار مشاهده کرد. این متن، در یک کلام، به اعتباری، نامه‌ای در ستایش و مدح حضرت محمد (ص) و تأکیدی بر جایگاه مرکزی او در تصوف و عرفان اسلامی است.

یادداشت‌ها:

۱. از آنجا که متن اساس در گفتار حاضر، نسخه دستنویس کشف‌الاسرار است و نیز برای جلوگیری از تکرار بی فایده، در وقت ارجاع به «کشف‌الاسرار»، به جای نقل نام نویسنده (یعنی روزبهان)، از علامت اختصاری «ک» - مخفف «کشف‌الاسرار» - استفاده می‌کنیم.
۲. کشف‌الاسرار به انگلیسی و فرانسوی نیز ترجمه شده؛ مطلبی که پرداختن تفصیلی بدان از موضوع مقال خارج است.
۳. قابل توجه است که متکلم صوفی‌وش و صوفی متوسط‌الحالی چون غزالی، حتی با همین تفسیر معمولی از حدیث «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» نیز مخالفت می‌کرده است. وی مراد از تقدم حضرت رسول در آفرینش را نه تقدم حقیقی خارجی که تقدم تقدیری می‌دانسته یعنی می‌گفته مراد از این حدیث آن است که: «خداوند در ازل پیش از آنکه آدم یا هر موجود دیگری را خلق کند، مقدر فرموده بوده است که محمد (ص) نبی باشد» (جهانگیری، ۱۳۹۰: ۴۹۴).
۴. مقایسه شود با این سخن سلطان ولد در ابتدای نامه:

مصطفی چشمه است و شرعش آب	مصطفی آفتاب و شرعش تاب
شرع فرع است و مصطفی اصل است	مصطفی جد و شرع چون نسل است

(بهاء ولد، ۱۳۸۹: ۳۲)

۵. مفهوم التباس، کلیدواژه معرفت‌شناخت «کشف‌الاسرار» است. برای آگاهی اجمالی از این مفهوم: (رک. فاموری، ۱۳۸۹: ۱۸۲-۱۶۳)

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ارنست، کارل (۱۳۷۷)، روزبهان بقلی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.

۳. پارسا، خواجه محمد (۱۳۶۶)، شرح فصوص الحکم، به تصحیح جلیل مسگر نژاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۴. جهانگیری، محسن (۱۳۹۰)، محیی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، دانشگاه تهران.
۵. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۶)، دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، نشر گل‌آذین.
۶. حلاج، ابوالمغیث (۲۰۰۲ م.)، الاعمال الکامله، به تحقیق و تعلیق قاسم محمد عباس، بیروت: مکتبه الاسکندریه.
۷. بریس، رجب بن محمد بن رجب (۱۴۲۷ ق.)، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین، به تحقیق سید علی عاشور، قم، انتشارات ذوی القربی.
۸. روزبهان بقلی شیرازی، ابونصر (۱۹۷۱ م.)، الاغانه، تصحیح عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۹. _____ (۱۹۷۱ م.)، سیرالارواح، تصحیح عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۰. _____ (۱۳۸۹)، شرح شطحیات، تصحیح هانری کرین، انتشارات طهوری.
۱۱. _____ (۱۳۸۳)، عبهرالعاشقین، تصحیح محمد معین و هانری کرین، انتشارات منوچهری.
۱۲. _____ (۱۹۷۱ م.)، عرائس البیان فی حقائق القرآن، به تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۳. _____ کشف الاسرار، نسخه خطی شماره ۹۳۱ کتابخانه آستان قدس رضوی.
۱۴. _____ (۱۹۷۰ م.)، کشف الاسرار و مکاشفات الانوار، به تصحیح پل نویا، نشریه المشرق، سال شصت و چهارم، تموز، صص ۴۰۶ - ۳۸۵.
۱۵. _____ (۱۳۷۸)، المکنون فی حقائق الکلم النبویه، به تصحیح علی صدرایی خویی، نشریه میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، صص ۱۴۳ - ۱۳۶.
۱۶. سراج توسی، ابونصر (۱۹۶۰ م.)، اللمع، به تصحیح عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، قاهره، دارالکتب الحدیثه.
۱۷. سلطان ولد (۱۳۸۹)، ابتدائنامه، به تصحیح محمدعلی موحد و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی.
۱۸. شرف‌الدین ابراهیم (۱۳۴۷)، تحفه اهل‌العرفان (در ضمن مجموعه روزبهان نامه)، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
۱۹. عبداللطیف شمس (۱۳۴۷)، روح الجنان (در ضمن مجموعه روزبهان نامه)، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
۲۰. عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶)، مختارنامه، تهران، انتشارات سخن، چاپ سوم.
۲۱. فاموری، مهدی (۱۳۸۹)، «نگاهی به مفهوم التباس در نزد روزبهان بقلی شیرازی»، نشریه مطالعات عرفانی، دانشگاه کاشان، ش. ۱۲، صص ۱۸۲ - ۱۶۳.
۲۲. فیض کاشانی، محسن (۱۳۸۶)، کلمات مکنونه، به کوشش صادق حسن زاده، قم، کتابسرای اشراق.
۲۳. قیصری، ابراهیم (۱۳۶۶)، «القاب و عناوین پیامبر اکرم در آثار شیخ روزبهان بقلی شیرازی»، نشریه مشکوه، صص ۱۵۹ - ۱۱۵.
۲۴. گیلانی، عبدالقادر (۱۳۸۶)، سرّ الاسرار، به تصحیح خالد عدنان الزرعی و محمد غسان، ترجمه مسلم زمانی و کریم زمانی، تهران، نشر نی.
۲۵. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۹)، مثنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، انتشارات ققنوس.
۲۶. نفیسی، سعید (۱۳۸۸)، سرچشمه تصوف در ایران، تهران، کتاب پارسه.